



فقه: ضرورت تحول اجتهاد با شیوه اصولی در حوزه استنباطی

پدیدآورده (ها) : جناتی، محمد ابراهیم

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی، اسلامی :: تابستان 1377 - شماره 13
از 107 تا 125

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/20043>

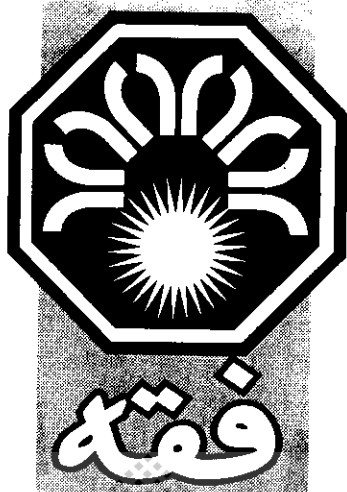
دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 01/04/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



ضرورت تحوّل اجتهاد با شیوه اصولی در حوزه استنباطی

محمد ابراهیم جنّانی

۱ - تحوّل از نظر کمی

تحوّل اجتهاد با شیوه اصولی از نظر کمی به این است که باید آن، حسب نیازهای جامعه امروز و فراسوی محدودیتهای تاریخی مورد ملاحظه قرار گیرد.

همچنین براساس بینش جهانی و با توجه به ابعاد گوناگون نظام اسلامی، همه منافع شریعت برای استخراج احکام آنها «بعد از بازنگری» به کار گرفته شود، نه آن که بدون بازنگری و تنها به بکارگیری آن در مبانی و منابعی که مربوط به فرد و مسائل عبادی است بسنده شود که در این صورت، مشکلات و خلأها و نارساییها با تحولات اجتماعی افزوده خواهد شد زیرا هیچگاه نمی‌توان مشکلات جامعه را تنها با

اجتهاد با روش اصولی معتدل به عنوان وسیله مهمی که در اختیار فقه و شریعت جهانشمول اسلام قرار دارد، در روزگار کنونی که نظام اسلامی برپاست و همه ابعاد زندگی متحول و چهره‌های آن دگرگون شده و مجموعه تمدن بشری در آستانه فضایی شدن قرار گرفته است، در دو زمینه کمیت و کیفیت، نیازمند تحوّل جدی است.

اگر این دو تحوّل صورت نگیرد و بر اجتهاد با شیوه اصولی در محدوده مبانی فردی و با شیوه مصطلح رایج بسنده گردد، باید اذعان کرد که هیچ‌گاه همگامی بین رویدادهای زندگی و فقه اسلامی به وجود نخواهد آمد و مشکلات در نظام اسلامی حل نخواهد شد.

بکارگیری اجتهاد در منابع فردی و عبادی حل، و خلافا را پُر و نارساییها را جبران کرد.

محدود بودن به کارگیری اجتهاد با شیوه اصولی در گذشته

در طول تاریخ، بر اثر نبودن زمینه اجرایی و عملی برای شریعت و فقه اسلامی در عرصه‌های زندگی به دلیل استیلای استعمارگران و با مزدوران آنها بر کشورهای اسلامی، به کارگیری اجتهاد با شیوه اصولی تنها محدود و محصور در مبانی و منابع فردی بود و در مبانی اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، کیفری، سیاسی و حکومتی به کار گرفته نمی‌شد.

این امر باعث شد که اذهان عالمان و فقیهان که باید بیشتر متوجه به مسائل جامعه و نیازهای آن باشد، به مسائل فرد و نیازهای وی معطوف گردد. حتی کار به آن جا رسید که این ذهنیت کم‌کم برای برخی از آنان پدید آمد که کارآیی اصل شریعت تنها در محدوده مسائل فردی و عبادی است، نه در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حکومتی و در نتیجه این ذهنیتها، فقه و قوانین شریعت با رویدادهای زندگی همگام نشد. دشمنان اسلام از این وضع بهره گرفتند و به جای قوانین فقهی اسلامی، آراء و نظرات و قوانین خودساخته را در بُعد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حکومتی مطرح کردند، و قوانین را هماهنگ با آنها جایگزین

فقه اسلامی نمودند.

ما اگر امروز ذهنیت‌های برخی را که بر این قرار گرفته که اصل شریعت در محدوده مسائل فردی و عبادی است، با وجود زمینه‌هایی که در پرتو حکومت اسلامی برای قوانین و دستورات اسلام در همه ابعاد متطور زندگی پدیدار شده، متحول نسازیم و به گفته‌های خود درباره کارسازی فقه در همه ابعاد زندگی و جهانشمولی آن جامه عمل نپوشانیم، با وضعیتی کنونی جهان و توجه همه جهانیان به اسلام و قوانین آن، به کلی از صحنه خارج خواهیم شد و اگر چنین حادثه‌ای رخ دهد، هرگز بر ما بخشوده نخواهد شد و در پیشگاه اسلام و پیروان آن روسیاه و درنزد نسلهای آینده مورد سرزنش و نزد تاریخ مورد لعن قرار خواهیم گرفت.

پیدایش زمینه نامحدود در به کارگیری

اجتهاد با روش اصولی

امروز با پدیدار شدن حکومت اسلامی و زمینه اجرایی و عملی برای فقه اسلامی، عالمان و محققان و مجتهدان آگاه بر به کارگیری اجتهاد با روش اصولی در مبانی اجتماعی، سیاسی و حکومتی فقه اسلامی روی آوردند تا فقه را با رخدادهای نوپیدای زندگی همگام کنند، زیرا برای آنان روشن شد که اسلام نه تنها برای حل مشکلات فردی، بلکه برای حل مشکلات در همه ابعاد زندگی دارای برنامه است.

ناگفته نماند که بعد از پیروزی انقلاب

اسلامی، در مراکز استنباطی کارهای اجتهادی و حرکت‌های استنباطی مفیدی انجام گرفته و گام‌های سازنده‌ای برداشته شده است، ولی دامنه آنها بسیار محدود است و پاسخگوی نیازهای همه‌جانبه جامعه نیست. لذا باید در مراکز استنباطی، استنباط در دامنه‌ای وسیع و گسترده به کار گرفته شود تا بتوان پاسخگوی نیازهای گوناگون جامعه شد، و باید اهل استنباط امروز که حکومت اسلامی برقرار است، بیش از پیش رسالت تاریخی و وظایف خود را شناخته، در صدد درک نیاز جامعه باشند. این شناخت و درک نیازهای جامعه در جهان‌بینی اهل استنباط یک امر ضروری محسوب می‌شود، زیرا بدون آن هیچ گاه نخواهند توانست با اصول و قوانین کلی محدود به وسیله اجتهاد پیر مشکلاتی که امروز دامن‌گیر انسانها در ابعاد گوناگون زندگی شده است، فائق آیند.

همه می‌دانیم که اسلام مجموعه‌ای است تفکیک‌ناپذیر از مسائل فردی و اجتماعی و حکومتی، و از این رو، امید است با این احساس و حرکت اجتهادی که شروع شده است، بتدریج آثار محدودیت‌های پیشین رخت بریندد، و به وسیله آن، قوانین فقهی با گستره زندگی هماهنگ گردد و بارویدادهای متطور آن در حرکت باشد، تا در نتیجه، محدودیت از فقه اسلامی و پیامدهای آن از میان برود. اما اگر اجتهاد از نظر کمی تحولی نپذیرد، رویدادهای تازه، بخصوص رویدادها در ابعاد حکومتی بی‌پاسخ خواهد

ماند، و زندگی دگرگون یافته انسانی در جوامع اسلامی به دور از حاکمیت اسلام قرار خواهد گرفت، و برای پیروانش مشکلاتی به وجود خواهد آورد.

یادآوری

در هر حال باید اذعان داشت که اجتهادی می‌تواند در تمام زمینه‌ها کارآیی داشته باشد که دارای دو شرط باشد:

۱. کلیت دادن به آن از راه به کارگیری در همه مبانی؛ چه مبانی که مربوط به فرد است، و چه مبانی که مربوط به جامعه و حکومت می‌باشد.

۲. مقرون بودن آن به شیوه هفتم از شیوه‌هایی که اجتهاد در بستر زمان به خود دیده است، و آن عبارت است از به کارگیری آن در مبانی، پس از توجه به ویژگیهای داخلی و خارجی موضوعات، و نیز بعد از بررسی ملاکات احکام که با تحول زمان در غیر مسائل عبادی متحول می‌شوند. در صورتی که این گونه اجتهاد در صحنه‌های استنباطی وجود داشته باشد، هیچ گاه شریعت و فقه اسلامی از رویدادها عقب نخواهد ماند و هماهنگی بایسته بین آنها پدیدار خواهد شد.

مجتهدان آگاه و اصیل بر این اعتقادند که دلیل این عقب ماندگی فقه از رویدادهای جامعه و مسائل حکومتی که امروز مشهود می‌باشد، این است که اجتهاد با ویژگیهای یاد شده در طول تاریخ در همه مبانی شرعی

و عناصر استنباطی آنها به کار گرفته نشده است، بلکه با شیوه‌های پیشین که تنها متوجه به عرصه‌های فردی بوده، مورد استفاده قرار گرفته است.

موانع به کارگیری روش اصولی اجتهادی

در طول تاریخ، فقه اجتهادی با موانع گوناگونی روبرو بوده است که نمی‌گذاشتند همگامی آن با رویدادها حفظ شود و نیز ارزشها و صلاحیتهای خود را در عرصه حیات زندگی مادی و معنوی به ظهور برساند و به همین دلیل از مسیر تحولات روزگار و شرایط زمان و رویدادهای آن به مقدار زیادی عقب افتاده است. آن موانع عبارتند از:

۱- فشارهای سیاسی حکومت‌های پیشین بر مراکز علمی و مسؤولان آنها؛
۲- نبودن زمینه اجرایی و عملی برای احکام شرعی درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حکومتی. از این رو، کار اجتهادی به طور همه جانبه و در همه مسائل زندگی از طرف مسؤولان انجام نشده و تنها بر مسائل فردی و عبادی محدود گردید و در نتیجه، مشکلات و خلأها و نارساییها در ابعاد یاد شده مشهود است.

اکنون با پدیداری نظام اسلامی و پیدایش زمینه اجرایی و عملی برای آنها، این سؤال مطرح است: آیا کار اجتهادی در مبانی و منابع عنوانین یاد شده به عمل آمده است یا خیر؟ اگر به عمل نیامده است، علت آن

چیست؟ و اگر عمل شده، چه طرحی از طرف مسؤولان این امر برای حل مشکلات و پرکردن خلأها و برطرف کردن نارساییها داده شده است؟ واقعاً اگر امروز فقهی در اجتهاد خود تنها بر مسائل فردی که صدها بار در رساله‌های عملیه بیان شده، بسنده کند و فقط آن را در مبانی فردی و عبادی به کار گیرد، آیا می‌توان گفت که او دارای درک و احساس مسؤولیت است؟ آیا چنین فردی می‌تواند نیاز جامعه و حکومت را در ابعاد گوناگون بفهمد و آنها را برطرف کند؟

۳- ناهماهنگی متون درسی حوزه‌های فقه اجتهادی با شرایط زمان و بی تناسب بودن بسیاری از آنها با نیازمندیها و استعدادها و فرصتهای موجود و پیراسته نبودن آنها از مواد زاید و بی فایده بحثهای اصولی و مسائل فرضی و غیرواقعی؛ مانند: موضوع علم اصول، جامع صحیح و اعم، شرط متأخر، اجزای داخلی مأمور به؛ مسائلی که هیچ گونه نقشی در مقام استنباط ندارند و سبب پیدایش این مباحث در اصول، خلط بین امور اعتباری و حقیقی بوده که از فلسفه راه یافته است. برخی دیگر از آنها، اگر چه مسائل فرضی نمی‌باشند، ولی ثمری هم ندارند؛ مانند: وضع الفاظ، اقسام وضع، واضع الفاظ کیست، فرق بین ماهیت مهمله و لایشرط مقسمی، حقیقت شرعیه، فرق بین طلب و اراده، تعیین مفهوم عام و مفهوم مطلق. بعضی از مباحث هم از جهتی مفیدند،

ولی نه به آن اندازه که صلاحیت صرف وقت بسیاری برای به دست آوردن داشته باشند؛ مانند: بحث مشقّ. در علم فقه نیز بسیاری از مسائل هستند که امروز موضوعیت ندارند که بیان آنها از حوصله این نوشتار خارج است.

۴- نپرداختن حوزه‌ها به بحثهایی که در مقام استنباط برای فقیه مفید است؛ مانند: جامعه‌شناسی، هیئت، هندسه، اقتصاد، مسائل سیاسی؛ با این که از نگاه نگارنده، این دانشها در مقام استنباط تأثیر بسزایی دارند.

۵- نبودن مرکزی برای پژوهشهای علمی در حوزه فقه اجتهادی، و عدم جهت‌دهی لازم توسط افراد آگاه و متخصص. از این رو دیده می‌شود کارهای تحقیقاتی در حوزه، نتیجه مطلوب در پی ندارد و با آنها هیچ مشکلی از مشکلات اساسی جامعه حل نشده و حل نخواهد شد.

۶- شکل‌گیری مسائل شرعی در محدوده منازل و مدارس، بدون توجه به شرایط جامعه و حکومت اسلامی و نیاز آنها، که این مشکل هنوز هم ادامه دارد.

امام راحل بارها فرمودند: مسائلی را که در اتاقهای مدرسه ارزیابی می‌شود فرضیات خودتان است، حال آن‌که فقه یک علم عملی است و به واقعیات جامعه مربوط است.

۷- مطرح نشدن مسائل به گونه نظام‌مند و منظم که این از نگاه من، بزرگترین مانع در همگام شدن فقه اجتهادی با رویدادهای

زمان است.

۸- عدم ارتباط بسیاری از مسائل فقه اجتهادی با عینیه‌های خارج و واقعیه‌های زمان و عدم تحقیق کارشناسانه بسیاری از موضوعات. اگر چه برخی از آنها مورد کارشناسی قرار گرفته، ولی به ویژگیهای داخلی و خارجی موضوعات و نیز به شرایط مکانی و عرفی و احوالی اشخاص، که تحوّل آنها در بستر زمان در تحوّل احکام نقش دارند، توجه نشده است. این عدم کارشناسی موضوعات، بدین جهت بوده که فقیه در طول زمان به علومی که در کیفیت شناسایی او نسبت به موضوع دخالت دارند، مجهز نبوده است.

به عنوان نمونه، اگر فقیه بخواهد کلیات احکام شرعی را در مورد قبله بر واقع و وجود خارجی آن تطبیق کند و آن را مورد قبول قرار دهد، به علم هیئت و هندسه نیاز دارد. این علم اگر چه در اصل استنباط احکام شرعی از منابع دارای نقش نیست، ولی در موضوع‌شناسی که قبله باشد نقش دارد. این موضوع از قبیل موضوعات عرفی که شناخت آنها برعهده فقیه نیست، نمی‌باشد، بلکه از قبیل موضوعاتی است که باید فقیه آن را خود تفسیر نماید؛ مثل موضوع کُرّ، میقات حجّ، نصاب در باب زکات و یا لااقلّ توسط متخصص در هر رشته‌ای راهنمایی شود تا بتواند بعد از مشخص شدن موضوع، حکم آن را بیان کند.

۹- آسیب‌پذیری در برابر آراء و نظریات

پیشینیان. این عامل، پیامدهایی دارد که نمی‌توان از آنها اغماض کرد. پیامدها عبارتند از:

اولاً، قرار گرفتن فقه اجتهادی در مقام عمل و فتوا در مسیر فقاقت تقلیدی.

ثانیاً، عدم گسترش فقه از نظر مصادیق. ثالثاً، همگام نشدن فقه با رویدادها و موضوعات تحوّل یافته از نظر ویژگیهای داخلی و خارجی.

۱۰- تک بعدی شدن و توجه نکردن به همه جوانب در مقام استخراج احکام از مبانی اجتهادی.

۱۱- موقعیت انفعالی در برابر بعضی افراد جامعه و سلطه ذهنیها و ذوقها و سلیقه‌های غیراصولی و جهت دادن آنها به دید مجتهد در مقام استنباط.

۱۲- جو جمود و تحجر و نظر محدود و افکار بسته که این سبب عدم تحوّل اجتهاد براساس مبانی و ادله با تحوّل زمان و رویدادهای آن می‌شود و حتی سبب عدم تحوّل اجتهاد با تحوّل ویژگیهای داخلی و خارجی موضوعات نیز می‌گردد.

۱۳- کنار گذاشتن عقل در مرحله استنباط به گونه کلی، با این که عقل می‌تواند در غیر مسائل عبادی (مانند: مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روابط بین‌الملل، مسائل حقوقی، کیفری) ملاکات بسیاری از احکام را با بررسی شرایط زمان صدور نصوص به دست آورد، و نیز از راه بررسی اوصاف موضوع و مناسبات حکم با

آن و مصالح و مفاسد، و نیز بررسی ادله از راه تنبیه الخطاب، دلیل الخطاب، فحوی الخطاب، لحن الخطاب و معاریض کلام می‌توان آنها را به دست آورد.

در هر حال، فقه اسلامی اجتهادی با این موانع در طول زمان درگیر بوده است؛ مواعینی که نگذاشتند این پندیده ارزشها و صلاحیتهای خود را در عرصه زندگی مادی و معنوی به ظهور رسانند و به همین دلیل از مسیر تحولات روزگار و شرایط زمان عقب مانده و امروز با پیدایش حکومت اسلامی در برابر رویدادهای آن به لحاظ کاربردی گرفتار ایستایی شده است.

اگر واقع‌بینانه بنگریم، می‌بینیم پاسخ مناسبی در برابر آنها ارائه نشده است، ولی اکنون که بیشتر آنها با استقرار نظام اسلامی برطرف شده، باید مجتهدان و محققان:

اولاً، کار تحقیقی خود را با تلاش و کوشش فراوان براساس کتاب خدا و سنت رسول او در همه ابعاد زندگی بخصوص در منابع حکومتی شروع نمایند.

ثانیاً، به اجتهاد کلیت بخشند و تنها بر مسائل فردی و عبادی بسنده نکنند و آن را در مبانی اقتصادی، سیاسی، حقوقی، جزائی و حکومتی به کار گیرند.

ثالثاً، اجتهاد را براساس منابع و ادله شرعی به دور از منابع ذهنی و عوامل خارجی به کار گیرند.

رابعاً، با شیوه نوین، اجتهاد را در مبانی شرعی و عناصر اصیل استنباطی به کار گیرند

تا بتوانند فقه اجتهادی را با رویدادها همگام نمایند و هرگاه اجتهاد را با شیوه‌های پیشین در آنها به کارگیرند هیچ‌گاه نمی‌توانند به مقصد برسند و تنها از راه این شیوه نوین است که می‌توان مشکل مسأله تطبیق شریعت ثابت را با متغیر زمان و شرایط آن حل کرد.

۲- تحوّل از نظر کیفی

تحوّل اجتهاد با روش اصولی از نظر کیفی و شیوه‌ای به این است که آن را با شیوه نوین (که عبارت از اجتهادی است که با تحوّل زمان و مکان و عرف و احوال براساس منابع تحوّل می‌پذیرد)، در منابع و مبانی استنباطی برای استخراج احکام رویدادها و مسائل نوین به کارگیرد، ته اجتهاد با شیوه‌های اصولی پیشین.

شیوه‌های اصولی در مقام استنباط

اکنون به بیان شیوه‌های استنباط متد اصولی می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- شیوه اصولی اجتهادی افراطی

صاحب این شیوه و طرز تفکر در مرحله استنباط، هیچ‌گاه بر ظاهر الفاظ نصوص شریعت و عناوین و موضوعاتی که در آنها آمده بسنده نکرده و از راه شیوه اصولی اجتهادی، تفریع و تطبیق را پذیرفته است. این طرز تفکر و شیوه بعد از رحلت رسول خدا برای بعضی از صحابه پدید آمد.

بجاست بعضی از عقاید و آرای دارندگان این شیوه و ویژگیهای آن را ارائه دهیم:
الف. پذیرش اجتهاد به گونه مطلق، حتی براساس رأی و تفکر شخصی.
ب. پذیرش منابع ظنی؛ مانند: قیاس، استحسان، عرف، احوال و مذهب صحابی در مقام استنباط احکام حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه.

ج. پذیرش اندیشه تحوّل اجتهاد با تحوّل زمان و مکان و عرف در دامنه‌ای گسترده و وسیع، با این که اگر تحوّل زمان و مکان و عرف، باعث تحوّل اصل موضوع و یا ویژگیهای آن نشود، هیچ‌گاه این اندیشه نقشی در تحوّل حکم موضوع از راه اجتهاد نخواهد داشت.

علل پیدایش شیوه اصولی اجتهادی افراطی

علل پیدایش شیوه اصولی افراطی

عبارتند از:

۱- اعتقاد به پایان یافتن عصر نصوص با وفات رسول خدا.

۲- افراط در عقل‌گرایی و پذیرش آن در مقام استنباط احکام شرعی در دامنه وسیع و گسترده.

۳- اعتقاد به این که ملاکات احکام و همه قضایا و ابعاد آنها و نیز عناوین واقعی برای احکام، قابل درک می‌باشند.

پیامدهای شیوه اصولی اجتهادی افراطی

پیامدهای این شیوه عبارتند از:

۱- بسنده نکردن بر ادله شرعی در مقام استنباط.

۲- پاسخگویی به مسائل تازه و رویدادهای جدید؛ از هر نوع که باشد.

۳- تشریع حکم برای موضوعات از راه رأی و تفکر شخصی و منابع ظنی، که این در واقع حکم فقهی به شمار نمی آید، زیرا فقه زائیده وحی است، نه زائیده افکار انسانها.

۲- شیوه اصولی اجتهادی معتدل

دارنده این شیوه بر این باور است که در مقام استنباط احکام رویدادها از نصوص شریعت، نمی توان بر ظاهر آنها جمود ورزید، بلکه باید براساس اصول و قوانین کلی که در آنها است، از راه اجتهاد تفریع و تطبیق کرد، زیرا بدون آن نمی توان در برابر آنها پاسخگو شد.

لازم است برخی از ویژگیهای این شیوه و طرز تفکر اصولی معتدل را بیان کنیم.

الف- بعضی از عقاید و آرای دارندگان شیوه

اصولی معتدل

صاحبان این شیوه، عقاید گوناگونی دارند؛ از جمله:

۱- مورد پذیرش قرار دادن اجتهاد به گونه مطلق، در صورتی که براساس ادله معتبر شرعی، مانند کتاب و سنت و موازین و ضوابط عقلی تحقق پذیرد.

۲- قائل بودن نقش برای عقل در زمینه استنباط در ضمن شرایط خاص.

۳- پذیرش قانون تحوّل اجتهاد با تحوّل زمان، مکان، و احوال از سوی برخی.

۴- وجود اختلاف در حدود و گسترش این شیوه بین دارندگان آن در مقام استنباط.

ب- روشهای گوناگون طرز تفکر اصولی اجتهادی معتدل

بجاست شیوههایی را که طرز تفکر اصولی و اجتهادی معتدل در طول تاریخ به خود دیده است، در این جا بیان کنیم. آن شیوهها عبارتند از:

۱- اجتهاد براساس فهم از ظاهر نصوص، نه براساس اصول و قوانین کلی احکام که تفریع و تطبیق را در مقام استنباط به دنبال دارد.

عالمانی که در زمان ائمه علیهم السلام بودند، این شیوه استنباطی را به کار می بستند و بدین جهت امام صادق علیه السلام آنان را از این شیوه برحذر داشت و به آنان امر کرد که براساس اصول و قوانین کلی احکام، تفریع و تطبیق نمایند و فرمود:

«عَلَيْنَا بِالْقَاءِ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»^۱

بر ما القاء اصول است و بر شما تفریع.

نیز حضرت رضا علیه السلام بر این جهت تأکید داشت و فرمود:

«عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ الْأُصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تُفْرَعُوا»^۲

این تأکید امامان بر تفریع، نمایانگر این است که مشکلات را از راه اجتهاد با روش اصولی بدون تفریع (یعنی بدون بازگشت

دادن فروع تازه و جدید به اصول پایه) و بدون تطبیق (یعنی بدون منطبق ساختن قوانین کلی بر مصادیق خارجی آنها) نمی‌توان حل کرد.

این شیوه در قرنهای یازدهم و دوازدهم که به صورت مکتب اخباریگری درآمد بود، از جلوة خاصی برخوردار شد. ابن ابی عقیل عثماني (م ۳۲۹) پیش از تألیف کتاب المتمسک بحبل آل الرسول نیز دارای این شیوه بوده است، با این که وی نخستین فقیه شیعی است که اباحت و موازین اجتهاد را به گونه علمی مطرح کرده است.

۲- اجتهاد با روش اصولی براساس ادله و اصول احکام و قوانین کلی آنها که طبعاً تفریع و تطبیق را به دنبال دارد، ولی نه در همه مسائل، بلکه در برخی از آنها.

این شیوه‌ای بود که ابن ابی عقیل عثماني در سالهای آخر زندگی خود، برپایه آن عمل می‌کرد و کتاب یاد شده وی نمایانگر این نکته است. شیخ مفید نیز دارای این شیوه بود و کتاب مقننه وی گویای این گفتار است.

۳- اجتهاد با روش اصولی براساس اصول و مبانی احکام و با تفریع و تطبیق، لیکن نه در همه مسائل، بلکه در بیشتر آنها. این شیوه را سیدمرتضی دارا بود. کتابهای فقهی وی مانند ناصریات، وانتصار و اصولی مانند الذریعة الی علم اصول، گویای این مدعی است. مرحوم شیخ طوسی نیز دارای این شیوه بوده است، و کتاب فقهی مبسوط و کتاب اصولی

عده‌الاصول وی نمایانگر این گفته است. می‌توان گفت شیخ نخستین کسی است که براساس اصول و مبانی احکام، اجتهاد را به گونه عملی به کار گرفت و به آن گسترش بخشید و چنانچه کتاب مبسوط وی با کتابهایی که پیش از آن تألیف نموده بود مانند کتاب نهایه و... مقایسه شود، این گفته آشکار خواهد شد.

۴- اجتهاد با روش اصولی براساس ادله و اصول و قوانین کلی احکام و با تفریع و تطبیق، ولی تنها در مقام تئوری و نظری، نه در مرحله عمل و فتوا. در این مرحله، بیان حکم به گونه احتیاط بوده است. فقیه و مجتهد دارای این شیوه در مقام تئوری و نظری اصولی است، ولی در مقام عمل و فتوا، اخباری می‌باشد.

این شیوه را بیشتر مجتهدان در همه زمانها چون هماهنگ با شرایط زمانشان بود، دارا بوده‌اند (در این زمینه مطالب زیادی است که به گونه صریح نمی‌توان بیان کرد).

۵- اجتهاد با روش اصولی براساس اصول و مبانی شرعی با تفریع و تطبیق و در مقام عمل و فتوا، ولی بدون بررسی ویژگیهای درونی و بیرونی موضوعات که در طول زمان متحول می‌گردند و در نتیجه آن، احکام آنها نیز متحول می‌شوند. در این شیوه اصولی اجتهاد در مقام عمل و فتوا و مرحله تطبیق و تفریع وجود دارد، و تا اندازه‌ای پیش از نظام اسلامی مفید بوده، ولی با پدیدار شدن نظام اسلامی که همه

چهره‌ها عوض شده و در بیشتر موضوعات تحوّل درونی و یا بیرونی پدید آمده است، مفید نخواهد بود.

در هر حال، برخی از مجتهدان در قرن اخیر دارای این شیوه بوده‌اند، ولی به دلیل وحشت از جوّسازان بی‌سواد و مقدّس‌مآبان بی‌شعور مطابق شیوه‌ای که دارا بوده‌اند احکام را بیان نمی‌کردند، بلکه همانند شیوه اخباریها احکام مسائل را که به گونه احتیاط بود، بیان می‌کردند.

۶- اجتهاد با روش اصولی براساس مبانی شریعت با تفریع و تطبیق و در مقام عمل و فتوا، ولی بدون بررسی علل مناطات احکام موضوعات و ابعاد قضایا از راه بررسی اوصاف موضوع و مناسبت حکم با آن توسط عقل. در این جا ممکن است فرق و تفاوتی را بین علت و مناط حکم ارائه داد. بدین بیان که علت، مربوط به مقام ثبوت و واقع است که حکم شرعی واقعاً وجوداً و عدماً (بود و نبود آن) دائرمدار وجود و عدم وجود آن است؛ اگر آن باشد حکم نیز هست، و اگر آن نباشد، حکم نیز وجود ندارد. ولی مناط حکم مربوط به مقام اثبات و ظاهر است. یا به سخن دیگر، مربوط به مرحله استظهار و برداشت از دلیل است که وجود و عدم وجود حکم شرعی ظاهراً دائرمدار آن می‌باشد.

از این رو، چون علت مربوط به مقام ثبوت و واقع است، نمی‌توانیم آن را به گونه یقینی احراز کنیم، اما مناط حکم چون

مربوط به مقام اثبات و ظاهر است، می‌توان آن را احراز کرد، و بدین جهت است که ما بین اثبات حکم برای موضوعی که دارای نصّ خاصّ نیست از راه قیاس به موضوعی که دارای نصّ خاصّ است، و بین اثبات حکم برای آن از راه وحدت مناط به موضوعی که دارای نصّ است فرق می‌گذاریم؛ راه نخست را باطل می‌شماریم و شیوه دوم را درست می‌دانیم، زیرا قیاس، عبارت از سرایت دادن حکم است از موضوعی که دارای نصّ خاصّ است و ثبوت حکم برای آن معلوم و ثابت است، به موضوعی که دارای نصّ خاصّ نیست و ثبوت حکم برای آن که مجهول است به واسطه علت. پس قیاس بر استکشاف علت که همان مصلحت واقعیّه است، تکیه دارد، و این برای ما قابل استکشاف نیست، زیرا عقول ما از درک ملاکات احکام در برخی از موارد قاصرند.

اما مناط، عبارت از سرایت دادن حکم است از موضوعی که حکم آن معلوم است به موضوعی که حکم آن مجهول است، به واسطه وحدت مناط. پس وحدت مناط بر استکشاف مناط حکم که مربوط به مقام استظهار از دلیل است تکیه دارد، و مجتهد می‌تواند از راه بررسی اوصاف موضوع و یا مناسبت حکم با موضوع، مناط حکم موردی را به دست آورد و به مورد دیگری که دارای آن مناط است، سرایت دهد.

این شیوه را نیز ابن جنید و امثال او دارا

بوده‌اند، و برای بعضی از فقیهان نیز در همه زمانها بوده است.

۷- اجتهاد با روش اصولی براساس منابع شرعی با تفریع و تطبیق و در مقام عمل و فتوا و با سنجیدن ابعاد قضایا و بررسی مناطات احکام و نیز بررسی موضوعات که ویژگیهای درونی و بیرونی آنها با تحول زمان متحول می‌شوند، و این تحول، تحول احکام آنها را در پی دارد.

این شیوه اجتهادی است که ما آن را پویا و مترقی و بالنده و مطلوب می‌نامیم و بر این بینش و اعتقادیم که با به کارگیری آن در تمام مبانی شریعت می‌توان تمام مشکلات نظام اسلامی را حل و خلاها را پر و نارساییها را برطرف کرد.

شیوه‌های اجتهاد با روش اصولی معتدل از نظر فائده

شیوه اول از شیوه‌های اجتهادی که دارای تفریع و تطبیق نمی‌باشد، در نظام اسلامی مفید نیست، و تنها فایده آن منحصر در زمینه‌ساز بودن آن برای دیگر شیوه‌های اصولی معتدل است که براساس اصول احکام و با تفریع و تطبیق تحقق می‌پذیرد، و پیامدهای این شیوه همان پیامدهایی است که برای شیوه اخباریگری بیان شد.

با شیوه‌های دوم و سوم از آنها نیز چون در دامنه‌ای وسیع و گسترده تحقق نمی‌پذیرد، هیچ گاه نمی‌توان در این عصر که همه چهره‌ها و مظاهر زندگی عوض شده

و نیز برخی از موضوعات که با تحول زمان و شرایط آن از نظر ویژگیهای داخلی و یا خارجی متحول گردیده‌اند، پاسخگو شد.

شیوه چهارم نیز همانند شیوه اول در نظام اسلامی مفید نیست، زیرا آن در مقام تئوری و نظری اگر چه دارای تفریع است، ولی در مقام عمل و فتوا از تفریع برخوردار نیست. در شیوه پنجم و ششم نیز اگر چه اجتهاد براساس اصول احکام و با تفریع و تطبیق تحقق می‌پذیرد، و در مسائل غیرحکومتی تا اندازه‌ای مفید است، ولی در نظام اسلامی کارایی نخواهد داشت، زیرا در این دو شیوه و غیر آنها از شیوه‌های یاد شده، این کاستیها وجود دارد:

اولاً، هیچ‌گونه نقشی برای زمان، مکان، عرف و احوال در تحول اجتهاد قائل نمی‌باشند؛

ثانیاً، نبودن کارشناسی برای شناخت موضوعات احکام؛

ثالثاً، نبودن بررسی ویژگیهای موضوعات احکام که در بستر زمان با تحول آن تحول می‌پذیرند؛

رابعاً، نبودن پاسخ برای موضوعات جدید و موضوعاتی که ویژگیهای داخلی و یا خارجی آنها تحول یافته است.

اما شیوه هفتم از اجتهاد با شیوه اصولی که در آن کارشناسی موضوعات و بررسی ویژگیهای آنها در بستر زمان وجود دارد و فروع تازه به اصول پایه بازگردانده و قوانین کلی بر مصادیق خارجی منطبق می‌شود، هم

در مسائل غیرحکومتی و هم در مسائل حکومتی، بسیار مفید و سازنده است.

باید دانست که رمز اجتهاد، در تفریع و بازگردانیدن فروع تازه به اصول پایه و در تطبیق و منطبق نمودن قوانین کلی بر مصادیق خارجی و موضوعات متغیر از حیث خصوصیات و ویژگیها می‌باشد، و مجتهد واقعی و ایده‌آل در نظام اسلامی، مجتهدی است که این رمز را به دست آورده باشد و باید توجه داشته باشد که موضوعات و ملاکات احکام در بستر و در بُعد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... چگونه تغییر می‌یابند تا حکم واقعی را بر موضوع خودش مترتب سازد. اما مجتهدی که در استخراج احکام موضوعات به تغییر و تحول آنها در طول زمان توجهی ندارد، نمی‌تواند به عنوان یک مجتهد ایده‌آل، برای اسلام و حکومت اسلامی مطرح باشد، زیرا در طول زمان موضوعات و یا ویژگیهای موضوعات و نیز برخی از ملاکات احکام در حال تغییر و تحول هستند و همچنین مسائل جامعه بشری در همه زمینه‌ها در طول زمان تغییر می‌نمایند و موضوعات جدید و رویدادهای نوینی پدید می‌آیند که همه اینها محتاج به پاسخ می‌باشند و پاسخ اینها هم بر عهده مجتهد راستین است.

سرّ ضرورت وجود مجتهد زنده در هر زمان و بایستگی تقلید از او همین است، وگرنه در مسائل و موضوعات تکراری (آن هم تنها در مسائل فردی و عبادی که احکام

آنها را صدها بار علمای گذشته به گونه مفصل در رساله‌های عملیه بیان کرده‌اند) بین تقلید از مجتهد زنده و مرده، هیچ تفاوتی وجود نخواهد داشت.

اگر امروز مجتهدی تنها به مسائل تکراری توجه نماید و به مسائل تازه و نو و رویدادهای زندگی و پاسخ به آنها توجه نکند و یا قدرت پاسخگویی به آنها را نداشته باشد، چنین فردی نمی‌تواند یک مجتهد مفید و ایده‌آل در نظام اسلامی باشد.

شرایط اجتهاد

مجتهد امروز باید دارای دید وسیع و درک جهانی بودن شریعت و آگاه از واقعیتهای زمان و شرایط آن و عینیتهای خارج با تمام ویژگیهای آنها و مطلع از اوضاع و مسائل جامعه خود و جوامع دیگر و تمام نظامهای جدید جهان بوده باشد و با توجه دقیق به آنها از راه اجتهاد به گونه‌ای عام و فراگیر، احکام شرعی آنها را با روش اصولی از منابع معتبر شرعی استخراج نماید و پاسخگو باشد. همچنین باید با پابندی به واقعیتهای و شرایط زمان در همه زمینه‌ها، در مقابل ذهنیتها و تلقینها نفوذناپذیر باشد و براساس واقعیتهای زمان، فتاوی خود را صادر نماید، نه بر اثر عوامل نفسانی و پیشداوری‌های ذهنی و خودباختگی در مقابل آراء و نظریات دیگران و یا عوامل خارجی (مانند عوام‌زدگی و اعتراضها و تلقینها و بیم از خدشه‌دار شدن موقعیت

اجتماعی نزد بعضی از مقدّس مآبهای بی‌شعور و افراد بی‌سواد).

امروز برای مسلمانان با تشکیل حکومت اسلامی، دیگر پذیرفته نیست که دید مجتهدان محدود به منازل و مدارس باشد و از امور یاد شده آگاهی نداشته باشند. دیروز ممکن بود که چنین مجتهدی را بپذیرند، ولی امروز غیر از دیروز است، زیرا در همه شئون زندگی، چهره‌ها دگرگون شده است و از این رو، باید کسی باشد که بتواند فقه اجتهادی را با آنها همگام نماید و به آن در همه عرصه‌های زندگی عینیت بخشد.

یادآوری

جایگزین کردن شیوه‌ای نو (از راه ارائه نمونه‌هایی در نقش زمان، مکان، عرف و احوال در تحوّل اجتهاد) به جای شیوه‌های گذشته که هماهنگ با شرایط زمانشان بوده است، امری شگفت‌آور نیست، زیرا تحوّل آنها با تحوّل شرایط زمانها در کیفیت بیان و ترتیب و تنظیم و... در همه زمینه‌ها بوده است و طرفداری جمودگرایان و متحجران و سطحی‌نگران بر استمرار آنها تأثیر نداشته و بتدریج از میان رفته‌اند. شیوه‌های پیشین اصولی و اجتهادی نیز در کوران این تحوّل قرار داشته و خواهد داشت.

هر مجتهد و فقیهی که بررسی اندکی در مبانی و صحنه‌های اجتهادی و استنباطی و کیفیت اجتهاد مجتهدان در راستای زمان

(زمان صحابه، تابعین و تابعان تابعین) داشته باشد، بروشنی درمی‌یابد، و به گونه یقینی اذعان می‌نماید که اگر چه اصول و مبانی اجتهاد همواره براساس مبانی و منابع ثابت استوار بوده و تحوّل در آن رخ نداده است، ولی شیوه‌ها و روشهای آنها بر اثر تحوّل زمان و مکان، متحوّل و دگرگون گردیده است و در مقام استنباط احکام حوادث واقعه و رویدادهای نو، شیوه یا شیوه‌های دیگری جایگزین آنها شده است.

در هر حال، باعث کمال خوشوقتی است که با پیگیری شیوه نوین اصولی و اجتهادی، یعنی شیوه هفتم از شیوه‌های یاد شده که مطابق شرایط این زمان است، این روش در صحنه‌های استنباطی پدید آمد و مجتهدان آگاه به شرایط زمان و نیاز جامعه و مشکلات نظام اسلامی به آن روی آوردند، و در نتیجه شیوه‌های پیشین و بخصوص اجتهاد مصطلح متداول رنگ باخته، بتدریج از بین می‌رود. البته این گونه تحوّلها در حوزه‌های علمی تشیع امری بی‌سابقه نبوده است. ما در تاریخ می‌بینیم مجتهدانی بوده‌اند که هر یک در تحوّل شیوه اجتهادی مطابق شرایط زمانشان و در بالندگی و شکوفایی و پویایی و فراگیری اصل اجتهاد نقش بسزایی داشته‌اند که می‌توان از آن جمله شیخ طوسی، ابن ادریس و وحید بهبهانی را نام برد و بی‌شک اهمیت کار آنها با هیچ امری قابل مقایسه نیست.

فایده شیوه اصولی اجتهادی هفتم برای نظام اسلامی

در عصر حاضر، این شیوه اصولی و اجتهادی تکیه گاه محکم و استوار تئوری حکومت و نظام اسلامی است، زیرا می توان با آن مشکلات را از هر نوع که باشد، حل کرد. بنابراین، نادیده انگاشتن این شیوه بالنده در برابر رویدادهای زندگی، رکود فقه و اجتهاد را در پی خواهد داشت و از این رهگذر، خسارات جبران ناپذیری را در نظام اسلامی باید پذیرا شد. شعار این بوده و هست که فقه توانایی اداره جامعه و جهان را دارد و زندگی ساز و کمال بخش جامعه است و می تواند جوامع انسانی را در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظام حکومتی در سایه قوانین حیات بخش خود به سوی تعالی رهنمون شود و مشکلات آنها را حل و نارساییهای آنها را برطرف نماید.

امروز پرسش صاحب نظران و آگاهان در مسائل جامعه این است که با پدیدار شدن نظام اسلامی و پیدایش زمینه اجرایی و عملی برای فقه جهانشمول آن، مسئولان حوزه اجتهادی چه طرحهایی را به نظام اسلامی در بُعد اقتصادی، سیاسی، حقوقی، جزایی و جز اینها برای حل مشکلات و خلاها و نارساییها ارائه داده اند؟

عدم کارایی شیوه های پیشین اصولی

حال با برپا شدن نظام اسلامی، باید دید آیا می توان با به کارگیری اجتهاد محدود و

شیوه های پیشین آن، به این ادعا که فقه اجتهادی می تواند جوامع انسانی را در همه ابعاد رهنمون باشد و مشکلات آنها را حل کند و برای اداره جهان تا روز قیامت است، جامه عمل پوشاند؟

در هر حال، همه آگاهان بر این اعتقادند که این عقب ماندگی فقه از روند رویدادهای نوبه نو زندگی و این همه مشکلات، خلاها و نارساییها که در جامعه اسلامی حتی در مسائل غیرحکومتی به چشم می خورد، خاصیت جوهری فقه اجتهادی جهانشمول نیست، بلکه بخش بسیار مهمی از آن مربوط به پیاده نشدن اجتهاد به گونه گسترده با روش اصولی در مبانی شریعت با شیوه جدید است. البته بخشی دیگر از آن نیز مربوط به بیان نشدن احکام به گونه ای است که اجتهاد مقتضی بود که این خود عللی دارد که بیان همه آنها دارای پیامدهایی است و بدین جهت از بیان آنها خودداری می شود.

یادآوری

نکته ای را که باید متعزّض شوم این است که من بر این بینش و اعتقاد که اگر مجتهدی باشد و اجتهاد را در این عصر، که حکومت اسلامی برقرار است، در بُعد کمی و کیفی متحول نماید و سپس آن را در مقام استنباط احکام رویدادهای تازه و نوآیین آن در منابع فقهی جامعه و حکومتی که دارای اعتبار می باشند به کار گیرد، ما هیچ گاه در مقام پاسخگویی در برابر آنها نیازی به طرح

کردن مبانی و منابع اجتهادی که بعد از رسول خدا تأسیس شده‌اند؛ مانند اجتهاد از راه رأی و تفکر شخصی، استحسان، قیاس، مصالح مرسله، قاعده استصلاح، شریعت سلف، مذهب صحابی و جز اینها نخواهیم داشت.

عالم‌ان اهل سنت که بعد از رسول خدا (در زمان صحابه و تابعین و اوائل ایام تابعان تابعین) مبانی یاد شده را در صحنه‌های استنباطی مطرح کرده‌اند، بدین جهت بوده است که آنان اعتقاد داشتند عصر نصوص با وفات رسول خدا ﷺ پایان یافت، و چون نصوص در زمان رسول خدا محدود بود و بعد از عصر آن حضرت با رویدادهای گوناگون و فرهنگهای مختلف روبرو شدند، دیدند نمی‌توانند در برابر رویدادهایی که

دارای نص خاصی نیست تنها از راه آن نصوص محدود پاسخگو شوند. لذا ناچار شدند برای پاسخگویی در برابر آنها به اجتهاد از راه رأی، استحسان، مصالح مرسله، قاعده استصلاح، قیاس و جز اینها از منابع ظنی دیگر روی آورند.

اما عالم‌ان اهل تشیع بر این بینش بوده‌اند که با وفات رسول خدا ﷺ عصر نصوص پایان نیافت، بلکه نصوص امامان اهل بیت عصمت و طهارت در ابعاد گوناگون زندگی، تداوم بخش نصوص رسول خدا ﷺ است و اجتهاد هم در دل آنها قرار دارد؛ لذا اگر اجتهاد در همه آنها با شیوه نوین به کار رود، در همه زمینه‌ها

پاسخگو خواهد بود.

مخالفت با تشریح حکم براساس مبانی ظنی
من با مطرح کردن تشریح براساس مصلحت‌اندیشی، استحسان، قیاس، تمثیل یا تشبیه در صحنه‌های استنباطی برای حوادث و رویدادها سخت مخالفم و در صورتی آن را می‌پذیرم که اجتهاد با شیوه جدید در منابع رویدادهای جامعه و حکومتی توسط مجتهد واجد شرایط به کار گرفته شود و ثابت گردد که نمی‌توانیم از راه آن پاسخگو در برابر آنها شویم.

آیا ممکن است فقه چنین اجتهاد و مجتهدانی را شاهد باشد؟

پیامدهای عدم به کارگیری اجتهاد با شیوه

اصولی نوین

باید اذغان کرد در صورتی که از راه این شیوه اجتهادی در برابر رویدادهای نوین زندگی پاسخگو نشویم، فقه اجتهادی در قالبهای عناصر استنباطی و موضوعات و عناوینی که مطابق زمان پیدایش اسلام بود، جامد و راکد باقی خواهد ماند، و احکام آنها به صورت سنتهای راکد و ایستا و اعمال تکراری و بی‌روح درخواهد آمد و در برابر روند رویدادهای نو و متطور زندگی از حرکت باز خواهد ایستاد، و در برابر نیازهای جامعه و شریعت بیگانه، و برای موضوعاتی که از نظر ویژگیهای درونی و بیرونی و نیز عناوینی که احکام شرعی بر آنها مترتب

بوده‌اند، بدون حکم خواهد ماند. در این صورت، این پیامدها را شاهد بوده و می‌باشیم:

۱- بی‌پاسخ ماندن بسیاری از مسائل تازه و فروع جدید که دارای نص خاص نیستند.

۲- همگام نبودن بعضی از آراء و نظرات آن با رویدادهای جوامع اسلامی.

۳- دور شدن مردم از اهداف فقه اجتهادی متون مقدس در زمینه‌های زندگی و تمدن جدید و مظاهر آنها.

۴- دور ماندن اجتهاد از به‌کارگیری عقل در فهم ملاکات احکام شرعی موضوعات.

۵- منزوی شدن نوآوران و نظریه‌پردازان از امور جامعه و قرار گرفتن جمودگرایان و بسته‌ذهنان و واپسگرایان در صحنه‌های اجتماعی.

۶- منزوی شدن زنان از امور اجتماعی، سیاسی، حقوقی، علمی و فرهنگی؛ با این که آنان یکی از دو قشر و یکی از دو رکن جامعه بشری هستند و نقش مهمی در سازندگی آن دارند.

۷- قرار گرفتن فقاقت اجتهادی در مسیر فقاقت تقلیدی.

۸- جهت گرفتن دید مجتهد از آراء و نظرات دیگران.

است که به شرح زیر بیان می‌شود:

۱- احاطه نداشتن بر منابع و پایه‌های شناخت اصلی.

۲- درک نکردن روندهای زمان و شرایط آن.

۳- عدم کارشناسی موضوعات توسط افراد متخصص.

۴- بی‌توجهی به ویژگیها و شرایط موضوعات که در بستر زمان تحول می‌یابند.

۵- مطابق با واقع دانستن آرای پیشینیان و آسیب‌پذیری در برابر آنها.

۶- تحجر و جمود فکری.

۷- تعصب کور

۸- سطحی‌نگری.

باید اذعان کرد خطر امور یاد شده برای فقه اجتهادی خیلی بیشتر از غرب و شرق برای آن است. من معتقدم نفوذ افراد جمودگرا، بخصوص آن که واجد شرایط نیست و تبلیغات آنان ضد اجرای اجتهاد و روش اصولی با شیوه جدید و برداشتهای نو از مبانی استنباط در مراکز علمی، بزرگترین سد در همگام نشدن فقه با رویدادهاست، و باید آنان را کنار زد و اگر در حکومت اسلامی اینها در صحنه باشند، به گونه یقین، فقه در سراسر خطراتی قرار خواهد گرفت که فرجام آن را جز خدا نمی‌داند.

مجتهد و ویژگیهای مطلوب

مجتهدی می‌تواند دارای این شیوه اصولی اجتهادی نوین در مقام استنباط شود

موانع اجرایی شیوه اصولی معتدل

این شیوه اصولی اجتهادی در زمانهای پیشین و حال، با موانع مهمی روبرو بوده

که ویژگیهای زیر را داشته باشد:

۱- ادراک رسالت خطیر فقه اجتهادی و جهان‌بینی شریعت و واقعیتهای زمان و عینیهای خارج با همه ویژگیها و شرایط آنها.

۲- شناخت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و نیز شناخت نیازهای آن.

۳- شناخت جوامع دیگر و شرایط آنها.

۴- شناخت دقیق موضوعات احکام و ویژگیهای آنها که در راستای زمان متحول می‌گردند؛ اگر چه توسط گروهی از متخصصان در هر رشته‌ای.

۵- بررسی همه مبانی و عناصر اصلی استنباط؛ چه آنهایی که مربوط به مسائل فردی هستند و چه آنهایی که مربوط به جامعه می‌باشند.

۶- بررسی همه مسائل از نو به گونه دقیق براساس مجموعه ادله.

۷- رعایت همه موازین و ضوابط اجتهادی.

۸- محصور نشدن در حصارهای عوام‌زدگی و خرافی.

۹- دوری از تحجر، جمود فکری، سطحی‌نگری و تعصب

۱۰- بررسی زمان صدور روایات و عرف، زیرا ممکن است حکمی براساس شرایط و عرف آن زمان تشریع شده باشد.

۱۱- ارج نهادن بر منابع معتبر و پرهیز از منابع غیر معتبر در مقام استنباط.

۱۲- جامعیت از نظر علمی در مسائل

گوناگون.

۱۳- همه سونگری و تک بُعدی نشدن در برابر ابعاد گوناگون زندگی.

۱۴- اشراف مستقیم بر مسائل و رویدادهای جامعه و بررسی آنها.

۱۵- پرهیز از افراط و تفریط در مقام استنباط.

۱۶- توجه به پیامدهای فتوا از نظر اثر و نتیجه در طول زمان.

۱۷- پایبند بودن به مبانی اصولی و داشتن شجاعت کافی برای بیان احکام مطابق آنها.

۱۸- ارزش قائل نبودن برای وسوسه‌های افراد ناآگاه و اعتراضهای بدون دلیل و منطق.

هیچ مقامی حق اجبار و تحمیل قبول یک نظریه و منع از سایر نظریات در عرصه استنباطی در مسائل نظری را ندارد، زیرا همه آنها ارزش و اعتبار مساوی دارند. البته درک این معنی برای کسانی میسر است که اجتهاد را می‌شناسند. بنابراین، در مسائل نظری

اجتهادی، صاحبان نظر و مجتهدان باید در بیان آراء و نظرات خود آزاد باشند و حتی خود اهل استنباط حق ندارند نظر مجتهدی را منع و اظهار نظر خود و یا مجتهدی دیگری را مورد عمل قرار دهند، زیرا این کار

مسدود کردن باب اجتهاد است، در حالی که در مبانی و عناصر استنباطی اسلام به باز بودن باب اجتهاد و تفقه دستور داده و بر آن

تأکید شده است، و این بدین جهت بود که فقه اسلامی با تحولات زندگی فردی و

اجتهاد

مستدود کردن باب اجتهاد است، در حالی که در مبانی و عناصر استنباطی اسلام به باز بودن باب اجتهاد و تفقه دستور داده و بر آن

تأکید شده است، و این بدین جهت بود که فقه اسلامی با تحولات زندگی فردی و

اجتهاد

اجتماعی و مظاهر جدید آن هماهنگ شود و حوادث و موضوعات مستحدثه که دارای نص خاص نیستند بی پاسخ نماند. اصولاً اجتهاد در یک فضای باز و جو آزاد در مسائل نظری که در آنها آراء و نظرات برخورد می کنند، معنی پیدا می کند، نه در فضای بسته.

بنابراین، آگاهان واجد شرایط باید در صحنه های استنباطی تفقه نمایند و در چنین فضایی، خود را از آسیب پذیری در برابر ناآگاهان، ذهن گرایی، محیط گرایی، سنت گرایی ملی و ظاهرگرایی که آفت عمده تفقه است، مصون دارند.

در چنین فضایی باید براساس مبانی شرعی و اصول ارزشی احکام، که در مقام استنباط نقش دارد و موجب حل مشکلات نظام اجتماعی می گردد، استنباط شود نه براساس عوامل ذهنی و خارجی و سستهای محیطی و اجتماعی که دارای نقشی در مقام استنباط نیستند.

در این صورت است که تفقه و اجتهاد می تواند تحولات زندگی و موضوعات تحول یافته را با کتاب خدا و سنت رسول او هماهنگ نمایند.

۱۹- توانایی بر حل تعارضات و فهم کلماتی که به شکل استعاره، توریه، تقیه و کنایه در کلمات پیشوایان آمده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيْهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَغَارِيضَ كَلَامِنَا وَأَنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا

لَتَنْصَرِفَ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا، لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ»^۳.

هیچ کدام از شما فقیه به شمار نمی رود مگر زمانی که زیر و بم های سخنان ما را بشناسد. هر سخنی از سخنان ما به هفتاد وجه بازگشت دارد که برای ما در همه آنها پاسخ است.

۲۰- توانایی بر عرضه داشتن دریافتهای استنباطی و فکری و دینی خود، به گونه ای که موقعیت جامعه را با آهنگ تعادل، نسبت به برنامه های زندگی و مظاهر جدید آن بر پایه موازین شرعی، در مسیر فطرت به سوی رشد و تعالی سوق دهد.

۲۱- توانایی بر عرضه داشتن دریافتها و برداشتهای خود از مبانی استنباطی، به گونه ای که مردم را از رحمت خداوند مأیوس و از عنایات آرام بخش او ناامید نگرداند و آنها را از کیفر پروردگار در امان ندارد.

امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«الْفَقِيْهَةُ كُلُّ الْفَقِيْهَةِ مَنْ لَمْ يُقْنِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ وَلَمْ يُؤْسِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللهِ وَلَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ مَكْرِ اللهِ»^۴

به همین مضمون در کتاب وافی از حضرت امیر نقل شده است.^۵

۲۲- توانایی بر بررسی ملاکات احکام از راه عقل. همان گونه که این امکان وجود دارد که موضوع حکم از نظر ویژگیها در بستر زمان تحول یابد، ملاک حکم نیز

ممکن است تحوّل یابد. این اعتقاد نیز که ملاک در همه موارد حکم، قابل درک نیست و لذا نمی توان تحوّل آن را در موردی و یا وجود آن را در مورد دیگر به دست آورد، مورد پذیرش ما نیست، زیرا ملاکها در غیر مسائل عبادی در بسیاری از موارد قابل درک می باشند.

ما نمونه هایی را در این باره در ابواب گوناگون در بحثهای خود ارائه داده ایم؛ از جمله باب احتکار، سبق و رمایه، تشریح، تسلّیح، موسیقی غنائی، معادن، انفال، و جزیه. بدین سان می توان ملاکات بسیاری از احکام را از راه بررسی شرایط زمان صدور روایات (در باره احتکار، سبق و رمایه، تشریح، موسیقی غنائی و...) و اوصاف موضوع و مناسبات احکام با موضوعات و مصالح و مفسدات به دست آورد، و نیز می توان از راه بررسی خود ادله از راه تنبیه خطاب (موردی است که ملاک حکم از خود کلام فهمیده شود، بدون این که

تصریحی از آن به عمل آمده باشد) و دلیل خطاب (موردی است که موضوع حکم دارای دو وصف باشد و حکم منوط به یکی از آنها باشد) و فحوای خطاب (موردی است که ملاک حکم در منطوق و در مفهوم از یک سنخ و آن در مفهوم از ملاک حکم در منطوق اقوی باشد) و لحن خطاب (موردی است که سیاق کلام دالّ بر لفظ محذوف باشد) به نتیجه رسید.

۲۳ - آسیب پذیر نشدن در برابر آراء، و فتاوی پیشینان.

پی نوشتها

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲.
۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۸۷.
۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ذ.
۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۸۷، ص ۱۱۲۶.
۵. کتاب وافى، ج ۱، ص ۳۶.